

سیامی احمد شاه فاچار بعد از گذشت نیم قرن

- ۲۵ -

هنگامی که بیانات مترجم به پایان رسید سکوتی محض بر مستمعان چیره شد و کسی نخواست یا جرم نکرد حرفی بزنند. اما غفلتاً افسری بلند قد و سیاه چرده که جای خشمی محسوس در ناحیه فوقانی دماغ (نیز ابرو) داشت ازصف افسران جدا شد و قدم به پیش نهاد. مشارالیه بدوایت شخصی که خود ناظر این صحنه بوده است، چوبستی از «از گیل» که غالب نفرات قراق هنگام عقب نشینی از جنگل های گیلان با خود حمل می کردن در دست گرفته بودو هنگامی که شروع به صحبت کرد به همین چوبستی تکید داشت. وی اول روبه کاظم خان کرد وازاو پرسید: شما که هستید و این افسری که با خود همراه آورده اید کیست؟ کاظم خان خود را معرفی کرد و گفت که از افسران راندارمری دولت شاهنشاهی است و افسری که همسراه وی برای بازدید اردو آمده ژنرال آیرن ساید فرمانده کل قوای انگلیس در ایران است.

بسیار خوب، پس خواهش میکنم حرفاها ماراهم برای ایشان ترجمه کنید: افسران لشگر قراق عموماً مطیع احکام اعلیٰ حضرت شاهنشاه ایران هستند و اصولاً دیویزیون قراق گارد مخصوص پادشاه ایران است و همه افسران و فرماندهان آن ازاواامر حکومت مرکزی که بنام شاهنشاه ایران صادر می شود تعیین می کنند. بنابراین از قول ما به حضرت ژنرال عرض کنید که اگر ایشان درخواست یا فرمایشی دارند باید آن را قبل از تهران با هیئت دولت مطرح کنند و اگر تصویب شد دستور اجرای آن را خود دولت باید به ما ابلاغ کند و نه یکه فرمانده خارجی.

اما درمورد تحويل اسلحه: ما اگر در قیال توقيف افسران روسی و گرفته شدن اسلحه آنان سکوت اختیار کردیم برای این بود که اطلاع داشتیم که این افسران به امر پادشاه و فرمانده متبع ما از خدمت منفصل شده اند و به علاوه همه آنها را خائن می دانستیم و آرزوی قلبی مان همین بود که روزی از قید تحکم و قدرت آنها خلاص شویم. و به این دلیل موقعی که شما افسران روسی را خلیع سلاح کردید حتی سرانکشی برای کمک کردن به آنها بلند نکردیم. اما درمورد افسران ایرانی وضع چنین نیست و ما اسلحه خود را به کسی تحويل نخواهیم داد.

پس در حالی که متنبیر شده بود عصای از گیل خود را به زمین کویید و گفت: کسی که

بخواهد اسلحه‌مان را از دستمن بگیرد باید قبل از روی نعشان بگذرد.

هیچ عکس‌العملی به اندازه ابراز تهور و نشان دادن روح میهن پرستی وعزت نفس در لحظه خطر، انگلیسی را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. اذ خصال قابل تقدیس آنگلوساکسن‌ها یکی همین است که برای حریفان دلیل و میهن پرست (ولواینکه آنها را کشته، اسیر کرده، یا از مسند قدرت به زیر انداخته باشند) باطنًا احترام و ارزشی خاص قایلند. ناپلئون قریب بیست سال با انگلیسی‌ها جنگید و امپراطوری بریتانیا را تقریباً به آستان شکست و نابودی کشاند. سرانجام انگلیسی‌ها پیروز شدند و ناپلئون را به جزیره سنت هلن تبعید کردند. ولی عظمت و شخصیت وروح میهن پرستی این قهرمان بزرگ تاریخ هنوز هم که هنوز است مورد ستایش ملت انگلیس است و شان و منزلتی که افراد این ملت (مخصوصاً نظامیان انگلیسی) برای او قایلند هر گز از بین رفتی نیست. وهم فقید هند، جواهر لعل نهرو، قریب شانزده سال (به طور متناوب) در زندان انگلیسی‌ها بسر برده بود و با اینهمه کمتر سیاستمدار هندی بود که اینهمه مورد تجلیل و احترام قلبی ملت انگلیس باشد. انگلیسی‌ها عین این احترام را نسبت به استق ماکاریوس نیز داشتند گرچه یک عمر با او و دارودسته‌اش در قبر من مبارزه کرده بودند.

امروز که نزدیک به شصت سال از برخورد تاریخی این دو افسر حرفه‌ای در اردوگاه آق بابا می‌گزند به خوبی می‌توان مجسم کرد که این حرفه‌ای مثنی و مؤثر که از دهن یک سرباز میهن پرست ایرانی بیرون می‌آمده چه تأثیری در آینه ساید بخشیده و چگونه اورا تکان داده است. سخن‌گزد برون آید نشیند لاجرم بردل.

جوابهای افسر ایرانی را سلطان کاظم خان هینا برای فرمانده انگلیسی ترجمه کرد و آینه ساید که بعداً معلوم شد تاحدودی نیز به زبان فارسی آشنا بوده است آن‌طلب خود را بر گرداند و با چهره‌ای مترسم که معلوم بود خیال دلچشمی از افسران ایرانی را دارد، از همه آنها مذمود خواست و گفت که کاظم خان نتوانسته است منظور او را درست برای شنوندگانش تشریع کند:

– بخشید. گفته‌هایم بد ترجمه شد * نظرم توهین به شما نبود و ابدًا چنین خیالی نداشتم که نفرات این اردو را خلخ سلاح کنم. منظورم فقط این بود که هر کدام از شماها که به قزوین می‌آمدی یا اسلحه با خود نیاورید یا اینکه اگر آوردید آن را تاموقی که در شهر هستید موقتاً به دزبان انگلیسی مقیم قزوین تسليم کنید.

رققا، ماباید همکاری کنیم زیرا دشمنان مشترک، کمونیستهای گیلان، هنوز سر کوب نشده‌اند و هر گونه سوء‌تفاهمی میان ما به ضرر هر دومنان تمام خواهد شد.

پس از گفتن این کلمات به صفت افسران ایرانی که برای شنیدن بیاناتش جمیع شده بودند نزدیک شد، با یکایک آنها دست داد، و خواهش کرد که هر کدام اسم خود را بگویند. و به این ترتیب هویت افسری را که با آن لحن شجاع و میهن پرستانه با او صحبت کرده بود

* در صورتی که خیلی خوب هم ترجمه شده بود متنها چون می‌خواست گفته سابق خود را عرض کند تغییر را به گردن کاظم خان انداخت.

کشف کرد و فهمید که نامش سرتیپ رضاخان است. در دفتر خاطرات ژنرال آیرن ساید (ذیل وقایع روز دوم نوامبر ۱۹۲۰) جمله زیر ثبت شده است :

«... رضاخان فرمانده اتریاد تبریز مسلمان بکی از بهتران افسران ایرانی است. اسمایس میگوید که بین صاحبمنصبان مقیم قزوین این مرد از همه لاپتر و در عمل فرمانده حقیقی لشکر قزاق است گرچه به ظاهر تحت اوامریک فرمانده سیاسی (سردار همایون) که از تهران منصوب شده است انجام وظیفه می کند.» (۱)

تقریباً یک ماه و نیم بعد از این قضیه (در چهاردهم ژانویه ۱۹۲۱) آیرن ساید یک بازدید ثانوی از ازادوگاه قزاقان ایرانی به عمل آورد و در دفتر خاطرات خود (ذیل وقایع همین روز) چنین نوشت :

«... امروز بازهم برای سرکشی به ارادوی قزاقان ایرانی رفت و وضیشان را از نزدیک دیدم. اوضاع نسبت به دفعه پیش خیلی فرق کرده و روحیه سربازان در نتیجه دقت و توجه اسمایس خیلی بهتر شده است. حقوقشان اکنون مرتبه می رسد و سرو وضع و لباسشان هم تمیز تر است ... لباسهای جدید به تن داشتند و از حیث منزل و خوابگاه نیز راحت بودند. فرمانده لشکر قزاق (سردار همایون) مردی است ضعیف الجثه و بی مصرف، ولی نیروی محرك، روح فعال، و اکسیر حیات این لشکر سرتیپ رضاخان است که سابقاً نیز با او برخورده کرده و از همان تاریخ خیلی مربیش شده‌ام ... اسمایس می گوید که این افسر ایرانی فرماندهی بسیار خوب و برآنده است و با بودن او در قزوین دیگر وجود سردار همایون زاید است ... به اسمایس گفتم همایون را مرخص کند که سر املاکش در تهران برود ... عقیده شخصی من این است که باید این سربازان و افسران آنها را عامل و باطل در اینجا نگاهداشت بلکه باید راهشان را به سوی تهران، پیش از آنکه من از صحنه خارج شوم، بازگذاشت ... به حقیقت یک دیکتاتوری نظامی در ایران تمام اشکالات کتونی ما را حل خواهد کرد و به قوای انگلیس مجال خواهد داد که بی هیچ زحمت و خطر خاک این کشور را ترک کنند ...» (۲)

به این ترتیب سردار همایون را از قزوین دور کرده و زمام امور لشکر قزاق ایران را بدست رضاخان سپر دند.

ملاقات سوم رضاخان و آیرن ساید در ۳۱ ژانویه ۱۹۲۱ صورت گرفت ولی درباره این ملاقات مطلب خاصی در دفتر خاطرات روزانه ژنرال ثبت نشده جزاً یعنیکه : «... رضاخان خیلی عجله دارد که هرچه زودتر به کاری مشغول شود و از اینکه وجودش در قزوین عامل و باطل مانده بسیار ناراحت است ...»

آخرین ملاقات میان این دو فرمانده در دوازدهم فوریه ۱۹۲۱ (ده روز پیش از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹) در گراند هتل قزوین صورت گرفت و آیرن ساید جریان مذاکرات خود

۱ - خاطرات و یادداشتهای خصوصی ژنرال آیرن ساید (متن انگلیسی - ذیل وقایع شب دوم نوامبر ۱۹۲۰).

۲ - یادداشتهای روزانه ژنرال آیرن ساید (ذیل وقایع ۱۴ ژانویه ۱۹۲۱).

را باس تیپ رضاخان بدین سان ضبط کرده است :

«... پس از مصاحبه‌ای که امروز با رضاخان داشتم اداره امور قراقران ایرانی را بطور قطع به او واگذار کرد. این مرد واقعاً مرد است و تاکنون افسر ایرانی ندیده است که این اندازه صریح اللهجه و بی‌غل و غش باشد. برایش توضیح دادم که خیال دارم بتدریج از قید نظارت خودم آزادش کنم و او هم از همین حالا باید ترقیات و تدارکات لازم را با سرهنگ اسمایس بدهد که اگر شورشیان گیلان پس از رفتن ما از منجیل، خواستند به قزوین یا تهران حمله کنند جلویشان را بگیرد.

در حضور اسمایس یک فقره مذاکره طولانی با رضا داشتم. اول می‌خواستم تعهد نامه کتبی ازش بگیرم ولی بالاخره به این نتیجه رسیدم که سند کتبی در این مورد فایده ندارد چون اگر بخواهد قولهای را که به ما داده زیر پا بگذارد همین قدر کافی است ادعا کند که در دادن آن سند مجبور بوده و هر چه نوشته، چون تحت فشار بوده، باطل و بلا اثر است. مع الوصف دومطلب را کاملاً برایش روشن کردم :

۱ - یکی اینکه مبادا به این خیال بیفتاد که با همین اسلحه‌ها و مهماتی که در اختیارش می‌گذاریم خود ما را از پشت سر مورد حمله قرار دهد. چنین عملی منجر به اضمحلال کاملش خواهد شد.

۲ - باید قول بدهد که پس ازورود به تهران، شاه را به هیچ عنوان از سلطنت بر ندارد. رضا هر دو در خواست مرا با خوش‌وئی و میل آشکار پذیرفت. پس از ختم مصاحبه باهم دست دادیم و او رفت. به اسمایس گفتام که جلو اقدامات این مرد را نگیرد و بگذارد که او قوای خود را به تهران ببرد ... (۱)

دوروز بعد از این مصاحبه ژنرال آیرن ساید بالتلگراف به بنداد احضار شد که مأموریت جدید خود را در آنجا تحويل بگیرد. اما پیش از ترک ایران سفر کوتاهی به تهران کرد و برای تودیع به حضور احمد شاه شرفیاب شد. وی در این شرفیابی درباره قول و قرارهایی که با رضاخان در قزوین گذاشته بود حرفی پیش شاه نزد و همین قدر خدمتشان عرض کرد که حیف است اعلیٰ حضرت از افسری چنین لا یق (سر تیپ رضاخان) که وجودش در قزوین عاطل و باطل افتاده است استفاده بهتری نکنند. اما روز بعد که برای خداحافظی پیش نورمن (وزیر مختار بریتانیا) رفت جریان نقشه کودتا و قول و قرارهای را که باس تیپ رضاخان گذاشته بود به اطلاع وی رساند. عکس العمل وزیر مختار در مقابل این خبر مهم که در آخرین لحظه برایش فاش می‌شد در دفتر خاطرات آیرن ساید به این شرح منمکس است :

«..... در وضع کنونی ایران، کودتا از هر درمانی دیگر بهتر است. آزادی عمل نورمن بیچاره را ازش گرفتند. وقتی که تفصیل قول و قرار خود را با رضاخان برایش نقل کرد، بی نهایت وحشتزده شد و گفت که این مرد پس ازورود به تهران شاه راحتاً از تخت سلطنت پائین خواهد کشید. گفتم این طور نیست و من به حرف رضا اعتقاد دارم بالآخره دیگر یا زود

۱ - خاطرات و یادداشت‌های روزانه ژنرال آیرن ساید (ذیل وقایع روز ۱۲ فوریه

می‌باشد تکلیف فرآفها را معلوم کنیم . برای همیشه که نمی‌شد آنها را در قزوین نگاه داشت ... (۱)

در اینجا بی‌مناسبت نیست این نکته را اضافه کنیم که سرتیپ رضاخان پس از قطع تهران که زمام امور کشور را بقیه کرد و خود در طی زمان وزیر جنگ و نخست وزیر شد، برای چهار سال متوالی (فاصله زمانی میان کوادتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و انفراض سلسه قاجار در آذرماه ۱۳۰۴) کوشید که با مقام سلطنت کنار آید و قدرت اجرائی مملکت را، بی‌آنکه نیازی به تغییر سلسه باشد، بنام سلطان احمدشاه قاجار اعمال کند . اما احمدشاه و پرادرش محمدحسن میرزا دست از دساییں پی درپی خود علیه سردار سپه (سرتیپ رضاخان پهلوی) برنداشتند به طوری که سرانجام ملت ایران یکدل و یکزبان به صدا درآمد و خواستار تغییر سلطنت شد . (۲) ولی حتی پس از آنکه کار به این مرحله کشید، بازم حرم پهلوی با آن خوی پهلوانی که داشت قولی را که پنج سال پیشتر در گراندهتل قزوین به ژنرال آیرن ساید داده بود (که احمدشاه را از منسند سلطنت بر ندارد) بیاد آورد و بااعزام یکی از محارم نزدیک خود به لندن از ژنرال انگلیسی خواهش کرد که او را از تمهد قولی که در آن شب تاریخی (شب ۱۲ فوریه ۱۹۲۱) بدوف داده است معاف سازد . آیرن ساید با سپاس فراوان از این خوی و ادب پهلوانی بمعظم له اطمینان داد که چون شخصاً نیز از مبارزی بسیار موثق اطلاع پیدا کرده است که ملت ایران خواستار تغییر سلسه است لذا با کمال میلایشان (سرتیپ پهلوی) را از قید قولی که داده بودند معاف می‌شمارد . (۳)

* * *

یکی از مهمترین نکاتی که مربوط به همین کوادتای سوم اسفند است و در نگاه اول کمی غامض و مبهم جلوه می‌کند این است که چطور شد تمام امراء ، سرداران ، و امیر توانهای لشکر قراق (که پیشتر شان از لحاظ رتبه نظامی از میر پنج رضاخان بر تربودند) حاضر شدند که از اولمریک سرتیپ اطاعت کنند و او را به عنوان مأمور و فرمانده خود پذیرند .

جواب این سؤال مهم را خوب بخانه سپهبد امیر احمدی در خاطرات خود داده است . این خاطرات مربوط به همان روزهایی است که این دو افسر قراق در رأس نفرات خود در اردوگاه آق‌بابا اقامت داشتند و منتظر روشن شدن تکلیف لشکر قراق ایران بودند . احمدی در خاطراتش می‌نویسد :

... پس از چند روز توقف در آق‌بابا و متوجه کنر کردن سایر قسمت‌ها ، قرار بر این شد که هر یک از اصحاب ذریک قسمت از دهات قزوین مستقر شوند . فوج سوارکه فرماندهی آن

۱ - خاطرات و یادداشت‌های خصوصی ژنرال آیرن ساید (ذیل وقایع روزهای ۱۵ و ۱۶ فوریه ۱۹۲۱)

۲ - برای شرح عبرت انجیز این توطئه‌ها رجوع کنید به خاطرات سپهبد احمدی و نیز به استناد و مدارکی که در سفرنامه خوزستان سردار سپه (ص من ۲۴۷-۲۴۲) آمده است .

۳ - بنگرید به اثر جالب سردیش رایت (سفر سابق بریتانیا در دربار ایران) تحت عنوان «انگلیسی‌ها میان ایرانیان» (ص ۱۸۴ - پاورقی شماره ۲)

بامن بود به پیش صویان سه فرسخی قزوین و قوای تحت فرماندهی میرپنج رضا خان به قزوین و سایر واحدها به نقاط دیگر منتقل شدند. پس از چند روز که از توافق در پی صویان می گذشت، نامه‌ای از میرپنج رضاخان دریافت کرد که در آن نوشته بودند بیدرنگک برای ملاقات ایشان به قزوین بروم. وقتی همیگر را ملاقات کردیم ایشان فرمودند برای پیدا کردن راه عملی نقشه‌ای که طرح کرده‌ایم خیال دارم چندروزی به تهران بروم و در اطراف این مطلب بررسی کنم. شما دقت کنید و اگر تنبیه و تبدیلی دراینجا شد بهمن اطلاع دهید.

من همان روز به پیش صویان بر گشتم و دوهفته بعد اخلال پیدا کردم که میرپنج رضاخان دوباره به قزوین بازگشته است و نامه‌ای از معظم له دریافت کرد که هرچه زودتر برای ملاقات ایشان به قزوین بروم. اطاعت کردم. ایشان جریان مذاکرات پائزده روزه خود رادر تهران برایم تشریح کردن و فرمودند: پائزده روز در تهران بودم و در اطراف آن مطلب مذاکرات لازم را کردم. * شرط موقیت ما این است که سرداران قراقوخانه اعتراض نداشته باشند و علیه این نظر اقدام نکنند. حالا لازم است که شما فوراً اقدام کنید و طریق اقدام این است که خودتان به تهران بروید و حضوراً با سردار اعظم *** مذاکره‌ای کنید. خود من هم نامه‌ای به ایشان می‌نویسم. قبول کردم. نامه حاضر شد و من عازم تهران شدم. در این نامه میرپنج رضاخان به سردار اعظم نوشته بود که :

... سرتیپ احمدآقا خان که برای زیارت حضرت عالی به تهران می‌آیند حامل پیغامی هستند که آن را شفاهای خواهند گفت و تقاضائی از شما خواهند داشت که عین نظرات و مکونات این جانب است. تمنا دارم در اجرای مطلبی که ایشان به عنرضتان می‌رسانند اقدام سریع مبذول فرمائید. ایام غرت بکام باد. رضا ،

در اتفاقیات آذربایجان که سردار اعظم فرمانده قوای آنجا بوده واعلی حضرت قصید بادرجه سروانی زیردست ایشان خدمت می‌کرده شبی بین سروان رضاخان و عده‌ای از افسران روسی نزاعی رخ می‌دهد و روسها که از این برخورد ناراحت شده بوده‌اند در صدد بر می‌آیند که از رضاخان انتقام بکشند و علیه او اقداماتی صورت دهند. ولی سردار اعظم پاپشاری می‌کند و مانع از اقدامات روسها می‌شود. این پاپشاری سردار اعظم در آن تاریخ، منج بدوستی وصمیمیتی فوق العاده میان این دونفر می‌شود و بر اساس همین دوستی بوده که رضا خان در این موقع حساس سردار اعظم را بعنوان محروم رازبر می‌گزیند. احمدی به خاطر اتشاد ام به میدهد: ... هنگامی که به تهران رسیدم با سردار اعظم که من ترین سرداران و امراء آن زمان بود ملاقات کردم و موضوع را با او در میان گذاشتم. سردار با اصل مطلب موافقت کرد متنها گفت که باید از سایر سرداران و امراء قشون نیز دعوت کند و نظر آنها را در یک جلسه سری بخواهد که اگر میرپنج رضاخان به قراقوخانه کل فرماندهی که آن را ایجاد کرده بود که خود پیشقدم شود و وضع آشته ایران را اصلاح کند.

* اشاره به مذاکره‌ای است که یکی دوماه پیشتر در کاروانسرای آق‌بابا میان وی و سرتیپ احمدی صورت گرفته بود. در این مذاکره احمدآقا خان سرتیپ رضا خان را تشویق کرده بود که خود پیشقدم شود و وضع آشته ایران را اصلاح کند.

** مرحوم سرلشگر توفیقی پدر زن سی بهداد احمدی .

فر اهم می شود یانه ؟ اگر موافقت کردند که چه بهتر ، و گرنه در همان مجلس از همه شان رأی بگیرد که یکی دیگر از سرداران قراقچانه را برای تصدی پست فرماندهی کل (به جای سردار همایون) پیشنهاد کنند .

چند روز پس از این قول وقرار ، دوباره سردار اعظم را ملاقات کردم و از نتیجه اقداماتش جویا شدم . جواب داد هفت تن از سرداران ارشد قراقچانه را دعوت کرده است و تا آن روز سردار موفق ، سردار مخصوص ، و سردار رفعت (سرلشگر نقدی) جواب داده اند و هر وقت جوابهای دیگران رسید و جلسه تشکیل شد نتیجه را فوراً به من اطلاع خواهد داد .

جلسه مورد نظر ، بالاخره تشکیل شد و من آن شب در منزل پدر زنم بودم که بینم تصمیم نهائی سرداران قراقچانه چه می شود .

پس از ختم جلسه ، سردار اعظم مرآ بداخل اطاق مشاوره احضار کرد و در حضورش کت کنند گان گفت که تمام سرداران حاضر در این جلسه ، موافقت خود را بالاتصاب میرینج رضا خان بفرهاندهی کل دیویزیون قراقچان اعلام کرده اند . من به سردار اعظم گفتم بهتر است صورت جلسه این مذاکرات نیز به نامه ای که در پاسخ نامه میرینج نوشته می شود ضمیمه شود .

چند دقیقه بعد ، صورت جلسه نوشته شد و همگی آن را امضا کرده و من جواب نامه را از سردار اعظم گرفته پس از یک هفته تلاش و دوندگی در تهران بدقزوین بازگشتم و عین صورت جلسه و نامه سردار اعظم را به میرینج رضا خان دادم و پس از مذاکره مفصلی که با ایشان درباره همین موضوعات کردم دوباره به پیر صوفیان باز گفتم ... » (۱)

نکته مهم دیگری که باز به همین کوتناوی سوم اسفند مر بوط می شود این است که چه کسانی از مقدمات و نقشه های نهائی آن خبرداشتند . وزیر مختار بریتانیا ، چنانکه دیدیم ، فقط در ۱۵ فوریه ۱۹۲۱ (درست یک هفته پیش از ررود قوای کوادتا به تهران) از نقشه مشترک فرماندهان ایران و انگلیس آگاه شد . از جانب انگلیسی ها آئرن ساید و اسمایس (واحتمالاً پوکالک) در این قضیه و طرح نقشه های لازم دست داشتند . مجری ایرانی این طرح (سرتیپ رضا خان) از روز اول در چریان آن بود ولی غیر از این چهار ایرانی دیگر نیز به طور حتم از نقشه کوادتا خبرداشتند . این چهار نفر عبارت بودند از :

سید ضیاء الدین طباطبائی ، مأمور مسعود خان کیهان ، مأمور حبیب الله خان شبیانی ، و سروان کاظم خان سیاح .

روابط سید ضیاء الدین با بعضی از اعضای سفارت انگلیس مخصوصاً با اسمارت (دیپر مرفی سفارت) خیلی فردیک و صمیمانه بود و هر نوع اطلاع پیش از وقت که به این اعضاء داده شده باشد به احتمال قوی اذناحیه سید ضیاء الدین بوده است . ولی قدر مسلم این است که وزارت امور خارجه انگلستان هیچ گونه اطلاع قبلی از نقشه های که قرار بود و در پیست یکم فوریه ۱۹۲۱ (= سوم اسفند ۱۲۹۹) در تهران اجرا شود نداشت و می شود گفت که لرد کرزن از این

حيث در مقابل عملی انجام شده قرار گرفت. قراردادی که او می خواست (و اینهمه در راه بستنش
زحمت کشیده بود) در عمل به کودتا سوم اسفند تبدیل شد و مقدمه نجات ایران از نفوذ
استعماری بریتانیا گردید.

گزارش مفصل و محرمانه نورمن که در تاریخ اول مارس ۱۹۲۱ (ده روز بعد از کودتا)
به لندن فرستاده شده (و قسمنهایی از آن در شماره آینده ینما نقل خواهد شد). کمی گمراه
کننده است زیرا این عقیده را در ذهن خواننده ایجاد می کند که او (وزیر مختار) از تمام
این جریانات آگاه بوده و نقشه کودتا را شخصاً طرح و ابتکار کرده بوده است. در حالی که
چنین نیست. منتظرها سنن دیپلماسی انگلیس اتفاقاً می کند که وزیر مختار (یا سفیر کبیر) در
مرحله آخر مسئولیت اعمالی را که به مباشرت مستقیم یا غیر مستقیم انگلیسی‌ها در حوزه
امموریتش انجام گرفته قبول کند و به پای اعمال دیگران (به شرطی که خود نیز روی هم رفته
با آن اعمال موافق باشد) صحیح بگذارد.

حقیقت این است که فرماندهی جسور و دلسوز از مدتها پیشتر پی راه حلی می گشت که
با اوضاع آشفته کشورش خاتمه دهد و حکومت نظام را جانشین دستگاه هرج و مر ج سازد. این
راه حل سرانجام پیدا شد اما عملی کردنش (در اوضاع واحوال آنروزی ایران) جز باحیات
مقامات نظامی انگلیس میسر نبود. شناس ایران وسادت خودوی در آنجا یاری کرد که یک
فرمانده واقع بین انگلیسی با وهم فکر شد و امکانات لازم را برای اجرای موقانه کودتا سوم
اسفند در اختیارش گذاشت. سرتیپ رضاخان دین خود را به ایران با همین فرصتی که بدست
آورد ادا کرد و اگر در نتیجه غفلت پاتر دید اجازه می داد که این موقعیت بی نظیر از چنگش
برود، در انجام وظیفه سر بازیش نسبت به وطن اهمال و قصور کرده بود.

(دنباله دارد)

مرکز تحقیقات کاپیویر علوم اسلامی

سیاست

نه خودخواه و نه سودجو بوده‌ام
نکوهشگر رشتخو بوده‌ام
یاناز کردار او بوده‌ام
بگفتار خود راستگو بوده‌ام
جلال بقائی

ستایش خدا را که در شاعری
ز نیکان به نیکی سخن رانده‌ام
اگر مدح و قدح کسی گفته‌ام
به رحال در گفتن نیک و بد